

دو فصل نامه علمی-تخصصی معارف علوم اسلامی و علوم انسانی

سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

صفحات ۱۵۶ تا ۱۸۴

## فلسفه امامت در نگاه ابن تیمیه و شیعه

### با تأکید بر دیدگاه آیت الله جوادی آملی<sup>۱</sup>

سکینه رستگار مقدم<sup>۲</sup>

#### چکیده:

مسئله چپستی و حقیقت امامت یکی از مباحث کلیدی جهان اسلام است که از صدر اسلام تاکنون موافقان و مخالفان بسیاری داشته و چه بسا طرفین یکدیگر را تکفیر نموده و در پی آن انسانهای متعددی کشته شده اند. بنابراین به خاطر اهمیت مسئله امامت، در پژوهش حاضر دیدگاه ابن تیمیه، که متأسفانه زیربنای وهابیت از تفکرات او شکل گرفته است را درباره امامت و همچنین اعتقاد شیعه، با تأکید بر دیدگاه آیت الله جوادی آملی را از جمله؛ تعاریف شیعه و سنتی از امامت، شرایط و ویژگی های امام، تعیین امام و فضائل ائمه اطهار (ع) را مورد بررسی قرار داده ایم.

**واژگان کلیدی:** حقیقت امامت، ابن تیمیه، متکلمان شیعه، متکلمان

اهل سنت، آیت الله جوادی آملی (حفظه الله).

<sup>۱</sup> - تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۰

<sup>۲</sup> - استادیار دانشگاه فرهنگیان

## مقدمه

امامت در تفکر اسلامی جایگاهی والا و اهمیت بسیاری دارد. از قرآن کریم به دست می آید که جایگاه امامت از نبوت نیز برتر است، بر اساس نص الهی، امامت به عنوان مقامی خاص و آخرین سیر تکاملی انسان به شمار می آید که فقط پیامبران اولوالعزم به آن راه یافته اند؛ چنانکه خداوند، ابراهیم (ع) را که دارای مقام نبوت و رسالت بود مورد آزمون های ویژه ای قرار داد و پس از آن که او به درستی از عهده انجام آن آزمون ها برآمد مقام امامت بر بشر را به او عطا فرمود: «وَ إِذِ ابْتُلِيَ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا...»<sup>۱</sup> به یاد آور هنگامی را که پروردگار ابراهیم او را به آزمون هایی آزمود وی آن آزمون ها را به اتمام رساند. خداوند فرمود تو را پیشوای مردم قرار دادم». بر این اساس، از آیه کریمه دو مطلب به دست می آید:

الف) مقصود از امامت که به ابراهیم (ع) اعطا شده، غیر از مقام نبوت و رسالت است؛

ب) مقام امامت برتر از مقام نبوت و رسالت می باشد.

در این میان اهل سنت، و بخصوص در بین اینها بزرگان اهل حدیث امثال ابن تیمیه (افزون بر تناقضات در آثارش در دشمنی و عناد با اهل بیت علیهم السلام و شیعه، گوی سبقت را از همگان ربوده و در آثار خود تهمت ها و دروغ ها نثار مکتب تشیع کرده است) و دیگران، مقام و منزلت امامت را فرو کاسته و آن را در حد یک مسئله حکومتی، سیاسی و اجتماعی تحلیل می کنند که هر گونه اقدام درباره آن نه از شئون الهی بلکه از شئون دنیوی و مردمی تلقی می شود. به دیگر سخن، آنان امامت را به عنوان یک مسئله فقهی و فرعی و فعل مکلف قلمداد نموده و لذا تعیین خلیفه و امام را نیز به عهده مردم از طرق مختلف مثل بیعت، شورای حل و عقد گذاشته و در نتیجه حاکم نیز یک انسان عادی خواهد بود که بدون داشتن شرط عصمت و افضلیت اطاعت از او واجب است.

اما امامت در مکتب تشیع، از اهمیت ویژه ای برخوردار است و به عنوان یک اصل اساسی، در عقاید پیروان این مکتب، مطرح می گردد. در نظام دینی انسانها در هیچ شرایطی از رهبری و هدایت آسمانی بی نیاز نیستند. این رهبری و هدایت، تا زمانی که نبوت ختم نشده باشد بر عهده پیامبران است. اما

<sup>۱</sup>. بقره، ۱۲۴.

آنجا که نبوت به پایان رسیده و رسالت انبیاء خاتمه می یابد، از دیدگاه شیعه رهبری و هدایت معصوم، همچنان انسانها را در پناه خود می گیرد. این بار نه با حضور پیامبر، بلکه با حضور امام معصوم.

شیعه، بر این اساس است که امامت معصوم را بر خلاف اهل سنت باور داشته، جریان غدیر خم را در آخرین روزهای زندگی آخرین پیام آور وحی، اعلام رسمی و علنی این اصل والا، یعنی «رهبریت معصوم» می داند.

بنابراین در پژوهش پیش رو، چیستی و حقیقت امامت از دیدگاه این تیمه و شیعه با تأکید بر نظریات و آراء آیت الله جوادی آملی را بررسی خواهیم کرد.

## ۱. معنا شناسی امامت

### ۱-۱. امامت در لغت

از نظر لغت شناسان، واژه «امام» از ریشه «أ م م» گرفته شده و به معنای «قصد کردن» و «توجه نمودن» است.<sup>۱</sup> از آنجا که مردم با قصد و توجه، شخصی را به رهبری خود برمی گزینند به او امام، پیشوا، مقتدا، پیشرو و مُطاع گفته می شود. با توجه به این معنا، «امامت» به معنای رهبری و پیشوایی است.

«امام» نیز به معنای مقتدا و پیشواست، خواه انسان باشد، یا چیز دیگر، چنان که ابن فارس گفته است: «امام، کسی است که در کارها به او اقتدا می شود، و پیامبر امام ائمه، و خلیفه، امام رعیت، و قرآن، امام مسلمان است».<sup>۲</sup>

همچنین راغب اصفهانی می نویسد:

«امام، به انسانی گفته می شود که مورد توجه گروهی از مردم قرار می گیرد و از گفتار و رفتار پیروی می کنند. به کتابی هم که مردم از آن پیروی می کنند، امام گفته می شود».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. طریحی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۹؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۲.

<sup>۲</sup>. ابن فارس، ابوالحسین، «مقایس اللغه» ج ۱، ص ۲۸.

## ۲-۱. امامت در اصطلاح

اما در تعریف اصطلاحی امامت، متکلمان شیعه و اهل سنت با توجه به دریافتی که از مسئله امامت دارند، تعریفی ارائه کرده اند. به طور کلی متکلمان هر دو فرقه اسلامی به دو گروه تقسیم می‌شوند: یک گروه «امامت» را تعریف نکرده‌اند؛ گویی بر این تصور بوده‌اند که همه مذاهب اسلامی، از «امامت» تصویر روشنی دارند که مورد قبول همگان است. از این‌رو، «امامت» را بی‌نیاز از تعریف دانسته‌اند: مثل سید مرتضی در کتاب‌های الشافی و الذخیره و عبدالجبار معتزلی در کتاب المغنی و عبدالقادر بغدادی در کتاب اصول‌الدین.<sup>۲</sup>

گروهی دیگر، پیش از بحث درباره وجوب امامت، صفات و مصادیق امام، امامت را تعریف کرده‌اند.

تعریف‌هایی که متکلمان برای «امامت» ارائه کرده‌اند دوگونه است:

الف) تعریف‌های عام؛ ب) تعریف‌های خاص؛

تعریف‌های عام به گونه‌ای است که نبی و نبوت را نیز شامل می‌شود. ولی تعریف‌های خاص فقط جانشینان پیامبر(ص) را شامل می‌شود. اما تعریف‌های عام از امامت عبارت است از:

۱- الإمام الّذی له الرّئاسة فی الدّین و الدّنیاء جمیعاً؛<sup>۳</sup> امام کسی است که دارای رهبری عمومی دین و دنیا است.

۲- الإمامة رئاسة عامه لشخص من الأشخاص فی أمور الدّین و الدّنیاء؛<sup>۴</sup> امامت، رهبری عمومی در امور دین و دنیا برای یکی از اشخاص است.

<sup>۱</sup> . راغب اصفهانی، الحسین بن محمد «المفردات فی غریب القرآن» ماده ا م م .

<sup>۲</sup> . ربانی گلپایگانی، علی «امامت در بینش اسلامی» ص ۱۹.

<sup>۳</sup> . جرجانی، میرسیدشریف، «التعريفات» ص ۲۸.

<sup>۴</sup> . سیوری، فاضل مقداد، «ارشاد الطالبین»، ص ۳۲۵.

۳- الإمامة، رئاسة، عامة في الدين و الدنيا لشخص من الأشخاص؛<sup>۱</sup> امامت، رهبری عمومی در دین و دنیا برای یکی از اشخاص است.

تعریف‌های خاص از «امامت» تعریف‌هایی است که در آن بر عنصر خلافت و نیابت از پیامبر اکرم (ص) تأکید شده است. مانند: الإمام هو الذي له الرئاسة العامة في أمور الدين و الدنيا نيابة عن النبي (ص)؛<sup>۲</sup> امام، کسی است که دارای رهبری عمومی در امور دین و دنیا به صورت نیابت از پیامبر (ص) می‌باشد.

در این عبارت «امام» با توجه به مقام امامت تعریف شده است و مقام امامت عبارت است از رهبری عمومی مسلمانان در امور دینی و دنیوی آنان به عنوان نیابت از پیامبر (ص).

از تعریف‌های متکلمان اسلامی به دست آمد که «امامت» از دیدگاه آنان هم امور دنیوی را شامل می‌شود و هم امور دینی را. به عبارت دیگر، از جنبه غایی، امامت اسلامی صبغه سکولاریستی ندارد؛ به گونه‌ای که امور معنوی و دینی خارج از حوزه امامت و رهبری اسلامی باشد و «امامت» فقط در برقراری عدالت، امنیت و تحقق بخشیدن به نیازهای معیشتی مردم خلاصه شود؛ بلکه حفظ، اجرای دین و ارزش‌های دینی نیز از اهداف امامت می‌باشد.

در مورد رسالت دینی امامت، میان شیعه و اهل سنت این تفاوت وجود دارد که اهل سنت، فقط مسئولیت حفظ دین در مقابل دشمنان و فتنه‌انگیزان و نیز اجرای احکام اسلامی را، به عهده امام می‌دادند، ولی شیعه علاوه بر این، مسئولیت تفسیر و تبیین درست کتاب و سنت را نیز از وظایف امام می‌شمرد، بدین جهت عصمت را از شرایط امام می‌داند.

اما از دروغ‌های ناروای ابن تیمیه در مسئله امامت این است که ایشان ادعا میکند: «امامت به اجماع مسلمانان، کذب و کفر است»<sup>۳</sup> ایشان از قول علامه حلی نقل می‌کند که همانا، امامت از مهمترین مطالب احکام دین و ارزشمندترین مسائل مسلمانان باشد، به اجماع مسلمانان - شیعه و سنی - کذب و بلکه کفر است.

<sup>۱</sup>. جرجانی، میر سید شریف، «شرح المواقف»، ج ۸، ص ۳۴

<sup>۲</sup>. شیخ مفید، محمد بن نعمان، «النکت الاعتقادیة» ص ۵۳.

<sup>۳</sup>. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، «منهاج السنه» ج ۱، ص ۷۵.

در حالی که عده ای از علمای اهل سنت مانند قاضی بیضاوی (نهایه السؤال فی شرح منهاج، ج ۳، ص ۹۲) نیز مانند شیعه امامت را جزو اصول دین شمرده اند؛ هرچند بیشتر متکلمان اهل سنت مانند غزالی (الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۴۷)، آمدی (غایه المرام فی علم الکلام، ص ۳۰۹)، ایچی (شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۴)، تفتازانی (شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲) و ... به فروع بودن آن تصریح کرده اند.

## ۲. شرایط و ویژگی های امام

در میان متکلمان شیعه درباره صفات و ویژگی های امام اختلافی به چشم نمی خورد؛ اما متکلمان اهل سنت در این باره دیدگاه های متفاوتی را اظهار نموده اند. غالب آنها در بازشماری این صفات از امامت تصویری در حد زمامداری ارائه می دهند که شأن دنیوی و مقام و مسئولیت اجتماعی و سیاسی دارد. چنانکه ابوبکر باقلانی برای امام شرایط و ویژگیهایی از جمله:

الف) عالم بودن به احکام اسلامی، باید در حد کسی باشد که می خواهد عهده دار منصب قضاوت شود؛ زیرا اولاً: اجماع امت بر این است که امام، تا آنجا که امکان پذیر است، خود عهده دار منصب قضاوت گردد، پس باید علم قضاوت را داشته باشد و ثانیاً: امام می خواهد قضات را نصب، و در امور آنان دخالت کند و این امر، در گرو آن است که از نظر علم دین، در مرتبه آنان و بلکه بالاتر از آنها باشد.

ب) کفایت و شایستگی تدبیر امور مسلمانان را داشته باشد؛ یعنی بتواند فرماندهی سپاه اسلام را عهده دار شود و امور اجتماعی را به خوبی رهبری کند، تا مصالح امت اسلامی را برآورده سازد. دلیل این صفت این است که اگر امام، دارای چنین صفتی نباشد، غرض و هدف از امامت، به دست نخواهد آمد.

ج) در علم و صفات دیگر، که تفاضل پذیر است، بر دیگران برتری داشته باشد، مگر آنکه امامت افضل، مستلزم مفاصده باشد که در آن صورت، امامت مفضول جایز خواهد بود.<sup>۱</sup>

و ملاک این عمل را خلافت ابوبکر ذکر می کنند که در آن زمان زیدین ثابت نسبت به وی از وجهه عمومی بهتر و امام علی افضای از وی و معاذ بن جبل در حلال و حرام، اعرف از او بودند، لکن پسر ابی

<sup>۱</sup> باقلانی، ابوبکر، «تمهیدالاول و تلخیص الدلائل» ص ۴۷۱-۴۷۵.

قحافه به خلافت رسیده بنابراین در دیدگاه اهل سنت بر خلاف نظر امامیه، ملاک مصلحت عمومی است که اگر نصب افضل سبب برانگیخته شدن فتنه باشد واجب نیست و در غیر این صورت واجب است.<sup>۱</sup>

بنابراین از مطالب ذکر شده معلوم می‌گردد که اهل سنت دو ویژگی و صفت برجسته امام، یعنی عصمت و افضلیت را برای امام قبول ندارند اما در مقابل، شیعه معتقد است کسی که می‌خواهد عهده دار مقام منیع امامت شود باید از این شرایط و ویژگی‌ها برخوردار باشد:<sup>۲</sup>

## ۱-۲. عصمت

اهل سنت با توجه به رویکرد خاصی که به مسئله امامت و جانشینی پس از رسول اکرم (ص) دارند و آن را در زعامت اجتماعی - سیاسی خلاصه می‌کنند، عصمت را از شرایط امامت نمی‌دانند.<sup>۳</sup> در مقابل، امامیه دلایلی بر لزوم عصمت امام اقامه کرده اند که عمده ترین آنها از این قرار است:

دلایل نقلی:

الف) آیه «تطهیر».

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛<sup>۴</sup> جز این نیست که همواره خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است (از همه گناهان و معاصی) پاک و پاکیزه گرداند.

<sup>۱</sup>. عدون، جهلان، «الفکر السياسي عند الاباضيه» صص، ۱۸۶-۱۸۷.

<sup>۲</sup>. «کشف المراد، المقصد الخامس فی الإمامه»، صص ۳۶۴ و ۳۶۶، به نقل از، جوادی

آملی، عبدالله، «ادب فنای مقربان» ج ۱، صص ۳۴۲-۳۴۷.

<sup>۳</sup>. ر.ک: تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۹.

<sup>۴</sup>. احزاب، ۳۳.

به روایت شیعه و سنی مراد از اهل بیت در این آیه شریفه «محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام» هستند. از این رو روشن ترین و مهم ترین دلیل بر عصمت امامان نزد شیعه «آیه تطهیر» می باشد.

ابن تیمیه حرانی در توجیه دلالت آیه «تطهیر» بر عصمت اهل بیت (ع) می گوید: «پیامبر دعا کرد خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد...»<sup>۱</sup>.

او همچنین ادعا می کند: «اراده خداوند در آیه تطهیر متضمن تحقق مراد نیست بلکه گاهی چیزی را اراده می کند که تحقق نمی یابد. خداوند می فرماید: «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ»<sup>۲</sup> در حالی که برخی توبه می کنند و برخی نمی کنند. خداوند اراده کرده مردم را از شرک پاک کند اما بعضی می خواهند بر شرک باقی بمانند. مقصود از رجس در آیه شرک است. خداوند شرک و خبائث را از اهل بیت پیامبر دور کرده ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد»<sup>۳</sup>.

به عبارت دیگر، ابن تیمیه معتقد است: این آیه «تطهیر»، دلالت بر عصمت علی (ع) ندارد؛ چون خبر از اراده الهی می دهد و می گوید: خدا، تطهیر اهل بیت (ع) را اراده کرده است، لیکن دلیلی نداریم که این اراده الهی حتما واقع شده باشد، چنان که در بسیاری از آیات قرآن کریم از اراده های الهی خبر داده شده، در حالی که همه آنها واقع نگردیده است.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، «منهاج السنه» ج ۳، ص ۴.

<sup>۲</sup>. نساء، ۲۷.

<sup>۳</sup>. ر.ک: رضوانی، علی اصغر، «امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات» ج ۱، ص ۳۸۸.

<sup>۴</sup>. همان.



در جواب ابن تیمیه باید گفت: در آیه تطهیر اراده تکوینی مقصود است که تخلف نمی پذیرد در حالی که در آیاتی، که به قول ایشان تخلف پذیرفته، اراده تشریحی مقصود است.<sup>۱</sup>

منظور از اراده تشریحی آن است که خداوند در مقام قانون گذاری، فعلی را واجب یا حرام کند و از بندگان خود انجام یا ترک آن را بخواهد. در این اراده، انجام یا ترک کار به اراده عبد وابسته است و به عبارت دیگر، اراده عبد بین آن فعل یا ترک و اراده خدا فاصله می شو. از این رو تخلف در این اراده خدا راه دارد، مثلاً خدا نماز را بر همه واجب و شرک را حرام کرده است، لیکن اراده او بر این تعلق گرفته که بندگان او با اراده خودشان نماز بخوانند و با اراده خودشان از شرک اجتناب ورزند لذا برخی امثال می کنند و برخی امثال نمی کنند. در نتیجه اراده خداوند درباره گروهی از مردم تحقق پیدا می کند و درباره گروه دیگر تخلف می پذیرد.<sup>۲</sup>

اما اراده تکوینی در جایی تحقق پیدا می کند که خواست خدا مستقیماً بر تحقق و ایجاد چیزی تعلق بگیرد، مثل این که بخواهد چیزی را خلق کند، کسی را بمیراند یا... در این موارد، بین اراده خدا و فعل خارجی واسطه ای وجود ندارد. از این رو تخلفی در این اراده راه نمی یابد: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».<sup>۳</sup>

اراده ای که در آیه تطهیر آمده، اراده تکوینی است که به فعل خود خدا تعلق گرفته است و اراده تشریحی در اینجا معنا ندارد؛ زیرا آیه در صدد مدح و تکریم مخاطبان خود است و تشریحی بودن اراده، با تکریم سازگار نیست؛ چون اراده تشریحی بر تطهیر و اذهاب رجس درباره کفار و فساق نیز وجود دارد. به عبارت دیگر کفار نیز مأمور هستند که با ترک کفر، شرک و معصیت، راه صحیح هدایت را بپیمایند.<sup>۴</sup>

(ب) وجوب اطاعت از «اولوا الأمر».

۱. صفایی، محمد، «تجلی ولایت در آیه تطهیر، برگرفته از آثار آیت الله جوادی آملی» ص ۱۱۹؛ رضوانی، علی اصغر، «نقدی بر افکار ابن تیمیه»، ص ۳۶.

۲. همان، ص ۲۴ - ۲۵.

۳. یس، ۸۲.

۴. صفایی، محمد، «تجلی ولایت در آیه تطهیر، برگرفته از آثار آیت الله جوادی آملی» ص ۲۸.

اگر خطا، نسیان و عصیان برای امام روا باشد، نهی از منکر کردن او و مخالفت کردن با او در همان موارد بر امت واجب است، در حالی که خدای متعال در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup> اطاعت اولی الامر را همانند اطاعت از خدا و رسول بدون قید و شرط واجب کرده است و اگر مخالفت و نهی از منکر جایز نباشد، لازمه اش آن است که امام معصوم با رفتار غیر معصومانه خود امر به معاصی و نهی از طاعات بکند و ... مردم نیز از او اطاعت کنند!<sup>۲</sup>

### ج) آیه «عهد الهی».

قرآن کریم نیز عصمت را از شرایط امامت می داند. زمانی که ابراهیم گفت: آیا در ذریه من نیز کسی به امامت می رسد؟ خداوند به او فرمود: عهد من به ستم پیشگان نمی رسد؛ قال لا ینال عهدی الظالمین.<sup>۳</sup> آنچه در این آیه مانع امامت معرفی شده، ظلم است، نه فسق. کسی که فسق فعلی ندارد عادل است لیکن نمی توان گفت: «غیرظالم» است. غیر ظالم به کسی گفته می شود که در تمام عمر مرتکب خلاف نشود.<sup>۴</sup>

آیت الله جوادی آملی می فرمایند؛ استاد ما علامه طباطبایی با استدلال به آیه عهد بر لزوم عصمت امام، از یکی از استادان خود نقل می کند که به حصر عقلی انسان ها در قبال گناه و ستمگری چهار گروه بیشتر نیستند: یک: همه عمر ظالم باشند؛ دو: همه عمر معصوم و از گناه بری باشند؛ سه: بخش اول عمر پاکدامن و در بخش بعدی عمر خود را ظالم باشند؛ چهار: در بخش اول عمر ظالم باشند و در بخش دوم پاکدامن. ذریه حضرت ابراهیم (ع) نیز که خواستار این منصب برایشان شده است، از این چهار گروه بیرون نیستند. اما حضرت ابراهیم (ع) برتر از آن است که خواستار امامت برای گروه اول شود، یعنی کسانی که همه عمر ستمکار بوده اند. همچنین با مقام عصمت ایشان سازگار نیست که خواستار این منصب برای گروه سوم شود؛ یعنی کسانی که در بخش اول عمر خود درستکار و پایان عمرشان با

۱. نساء، ۵۹.

۲. جوادی آملی، عبدالله، «ادب فنای مقربان» ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. بقره، ۱۲۴.

۴. جوادی آملی، همان.

ستمگری بوده است. تنها دو گروه می‌ماند. آیه فوق نیز یک گروه را نفی می‌کند، یعنی آنکه بخش اول عمر خود را ظالم بوده است، پس تنها گروه شایسته برای امامت، کسانی‌اند که در همه عمر معصوم بوده‌اند.<sup>۱</sup>

### دلایل عقلی:

#### الف) معصوم نبودن امام یعنی نیاز به بی‌نهایت امام در زمان واحد.

انسان پیوسته در معرض خطا و گرفتار آن است، از این رو باید نمونه و الگویی مصون از خطا، نسیان و سهو به او ارائه شود تا مقتدای وی قرار گیرد. این مقتدا همان امام است. اگر سهو، نسیان و خطا در آن الگو نیز راه داشته باشد و مصون و معصوم از هر گونه لغزشی نباشد، لازمه اش تسلسل یا الگو نداشتن است که هیچ کدام قابل قبول نیست؛ زیرا الگو داشتن برای انسانها ضروری است و تسلسل نیز باطل است.<sup>۲</sup>

#### ب) وجوب حفظ شریعت اسلامی

کتاب خدا، یعنی قرآن به تنهایی نمی‌تواند حافظ شریعت باشد؛ زیرا بسیاری از احکام شرعی را به صورت کلی ذکر کرده که نیاز به تبیین، تفسیر، تشریح و بیان جزئیات دارد. چنان که سنت پیامبر اکرم نیز به همین امور نیازمند است. از این جهت باید انسان معصومی متولی تبیین و تفسیر دین باشد تا انحراف در دین پدید نیاید. به تعبیر دیگر، امام حافظ شریعت است اگر خطا و نسیان بر او نیز روا باشد، وثوقی به تعبدیات و احکام تکلیفی که او بیان می‌کند، نخواهد بود.<sup>۳</sup>

#### ج) لزوم اطاعت محض و بی‌قید و شرط از امام

<sup>۱</sup>. همان، صص ۳۴۴-۳۴۵؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲.

<sup>۲</sup>. جوادی آملی، عبدالله، «ادب فنای مقربان» ج ۱، ص ۳۴۲.

<sup>۳</sup>. همان، ۳۴۳.

هدف از نصب امام، اطاعت بی قید و شرط امت و تسلیم محض بودن در برابر اوست؛ چون حجت و بیژ الهی بر مردم است و اساس قوام امامت و امت به همین تسلیم محض بودن است. اگر امام جامعه، معصوم نباشد، امت در برابر او تسلیم محض نخواهند بود و غرض از نصب امام نقض خواهد شد.<sup>۱</sup>

#### د) جلوگیری از اختلال نظام و آشفته شدن جامعه

امام از لحاظ عقل و معرفت در مرتبه بالاتری از امت خویش قرار دارد. از این رو ثواب او بیشتر و عقاب وی شدیدتر از دیگران است. پس اگر معصوم نباشد باید در شرایطی وخیم تر از امت قرار داشته باشد و این موجب نقض غرض و به هم ریختن اوضاع می شود.<sup>۲</sup>

## ۲-۲. افضلیت

عده ای از متکلمان اهل سنت معتقدند که امام باید در علم و صفات دیگر بر سایرین برتری داشته باشد؛ مگر آنکه امامت افضل مستلزم مفاسدی باشد که در این صورت امامت مفضول جایز می شود.<sup>۳</sup> ابن تیمیه شرط افضل بودن امام را از شرایط اساسی امام می داند، اما اینکه چه کسی را افضل بر خلافت می داند به دلیل دشمنی او با اهل بیت بخصوص علی (ع)، معلوم است.

لذا در بحث خلافت ابی بکر می گوید: «مردم او را مقدم بر دیگران داشتند، زیرا او افضل مردم بود».<sup>۴</sup> و در جایی دیگر می گوید: «متولی شدن مفضول با وجود افضل ظلم بزرگ است».<sup>۵</sup>

۱. همان، ۳۴۴.

۲. همان.

۳. ر.ک: باقلانی، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ص ۴۷۱؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۷۳.

۴. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، «منهاج السنة»، ج ۴، ص ۳۶۵.

۵. همان، ج ۳، ص ۲۷۷.

اما خواجه نصیرالدین طوسی از علمای بزرگ شیعه امامیه، در کشف المراد ضرورت افضلیت امام را این گونه تعلیل کرده است:

«امام باید افضل از رعیت خویش باشد؛ زیرا اگر مساوی دیگران باشد ترجیح او بر آنان بدون مرجح و محال است، چنان که اگر پایین تر از دیگران باشد، تقدیم مفضول لازم می آید، که عقل آن را قبیح می شمارد»<sup>۱</sup>.

آن گاه می گوید: «به مقتضای این حکم، امام باید از همه جهات (علم، دین، کرامت، شجاعت و...) برتر از دیگران باشد»<sup>۲</sup>.

برخی از علمای اهل سنت گفته اند: از نظر شیعه شرط است که امام، هاشمی بلکه علوی باشد. آن گاه جواب داده اند که این شرط، نه تنها دلیلی ندارد، بلکه مخالف اجماع است.<sup>۳</sup>

**جواب:** اولاً، شیعه معتقد است امام باید از جانب خدای سبحان معین شود؛ چون فقط او می داند چه کسی معصوم و برتر از دیگران است و هاشمی بودن یا علوی بودن به عنوان شرط امامت در کتب کلامی شیعه مطرح نشده است، هر چند منصوبین و تعیین کنندگان از جانب خدای متعال، هاشمی و علوی هستند.<sup>۴</sup>

ثانیاً، آنچه در برخی از کتب آمده، مانند سایه نداشتن امام، دیدن از پشت سر، برخورداری از ویژگی هایی در هنگام ولادت، در اختیار داشتن سلاح پیغمبراکرم، در اختیار داشتن جفر و جامعه، خوشبو تر بودن از مشک و... که از امام رضا (ع) نقل شده، از خصایص، ویژگی ها و علامت های امام است، نه از

<sup>۱</sup>. ر.ک: جوادی آملی، عبدالله «ادب فنای مقربان»، ج ۱، ص ۳۴۶.

<sup>۲</sup>. همان.

<sup>۳</sup>. تفتازانی، سعدالدین، «شرح المقاصد»، ج ۵، ص ۲۴۶، به نقل از «ادب فنای مقربان»، ج ۱، ص ۳۴۶. البته قاضی ابوبکر باقلانی از متکلمان برجسته اشاعره، قریشی بودن را از شروط احراز منصب خلافت می داند. باقلانی، تمهید الاوائل، ص ۴۷۱؛ غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۵۶.

<sup>۴</sup>. جوادی آملی، عبدالله «ادب فنای مقربان»، ج ۱، ص ۳۴۷.

شرایط او، که مثلاً وقتی مردم تحقیق کردند و این شرایط را دیدند، به او رأی بدهند، با او بیعت کنند و... بلکه بدین معناست:

امامی که خدای متعال برای هدایت مردم بر می‌گزیند، دارای چنین ویژگی‌هایی است. بنابراین، اگر هاشمی یا علوی بودن در جایی آمده باشد، به عنوان علامت و ویژگی است نه شرط، بدان معنایی که بیان شد.<sup>۱</sup>

### ۳. تعیین امام

همان گونه که پیشتر بیان شد متکلمان اهل سنت امامت را از فروع دین دانسته‌اند و معتقدند تعیین امام، تکلیفی بر مردم است که از راه‌های گوناگون امکان تحقق دارد:

الف) بیعت اهل حلّ و عقد از علماء، رؤسا و سرانی که در مرکز حکومت هستند. حتی اگر یک نفری که دارای حیثیت اجتماعی و مطاع دیگران است، اقدام به بیعت با کسی کند، کافی است و آن شخص خلیفه می‌شود. به بیان دیگر، از دیدگاه اهل سنت می‌توان بزرگترین مقام یعنی حاکمیت و رهبری مردم را با بیعت تعداد اندک، حتی به نظر اکثریت آنها با بیعت یک نفر از اهل حلّ و عقد، به دست گرفت.<sup>۲</sup>

در حقیقت، اهل سنت برای شورا اعتبار خاصی قائل بوده و می‌گویند: حکومت کسی که از راه شورا و مشورت تعدادی از اهل حلّ و عقد به دست آمده مشروعیت پیدا کرده، خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و حاکم اسلامی خواهد بود.<sup>۳</sup>

ابن تیمیه می‌گوید: «اگر عمر بن خطاب و گروهی که با او بودند با ابوبکر بر سر خلافت بیعت کرده بودند ولی بقیه صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز می‌زدند، هرگز او امام مسلمین نمی‌شد، او آن وقت امام

<sup>۱</sup>. همان.

<sup>۲</sup>. ر.ک: تمهید الاوائل، ص ۱۶۴؛ المواقف، ص ۴۰۰؛ الاحکام السلطانیة، ص ۶.

<sup>۳</sup>. تفتازانی، سعدالدین، «شرح المقاصد»، ج ۵، ص ۲۳۳، به نقل از «ادب فنای مقربان»، ج ۱، ص ۳۴۹.

مسلمانان شد که جمهور صحابه با او بیعت کردند.<sup>۱</sup> و در جای دیگر می گوید: «امامت جز با موافقت جماعتی که اهل شوکت و جلال باشند، منعقد نمی‌گردد».<sup>۲</sup>

ب) استخلاف: یعنی تعیین امام بعدی به وسیله امام پیشین. البته اگر امامی حق تعیین امام پس از خود را به شورایی واگذار کند، ای واگذاری، به منزله تعیین امام است.

ج) قهر و استیلا: اگر امامی بمیرد و کسی که دارای شرایط و ویژگی های امامت است بدون بیعت و استخلاف، بلکه با قهر و غلبه متصدی مقام امامت شود، حائز این مقام می‌گردد.<sup>۳</sup>

اندک تأملی در این گفته ها نشان می دهد که گوینده این سخنان برا اساس مبانی قرآنی و روایی سخن نگفته است، بلکه تلاش کرده تا وقایع تاریخی سلف خود را توجیه کند و خلافت خلفا را مشروع جلوه دهد.

از این رو اولاً، مقام منیع رهبر و پیشوای جامعه اسلامی را از عرش امامت الهی به فرش خلافت بشری تنزل داده اند. بنابراین، باید توجه داشت که هرگاه واژه امامت یا امام را استعمال کردند، مرادشان خلافت و خلیفه بشری است و نباید با معنای بلندی که نزد شیعه معهود است، اشتباه شود. به بیان دیگر، چون نتوانستند امام و عبارت صحیح تر خلیفه را بالا ببرند برای آن که سوابق و تئنی و صنی برخی از مدعیان، معلوم بود مقام امامت و خلافت پیغمبر اکرم را پایین آوردند تا در دسترس قرار گیرد.<sup>۴</sup>

ثانیاً، معتقد به عدالت صحابه شدند و ادعا کردند هرکس که پیامبر اکرم را دید و به او ایمان آورد، عادل است.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، «منهاج السنه»، ج ۱، ص ۱۴۲.

<sup>۲</sup>. همان.

<sup>۳</sup>. تفتازانی، سعدالدین، «شرح المقاصد»، ج ۵، ص ۲۳۳، به نقل از «ادب فنای مقربان»، ج ۱، ص ۳۴۹.

<sup>۴</sup>. جوادی آملی، عبدالله «ادب فنای مقربان»، ج ۱، ص ۳۵۰.

<sup>۵</sup>. همان.

ثالثاً، به اجتهاد صحابه تمسک کردند، بدون در نظر گرفتن شرایط اجتهاد می گویند: همه کشته شدگان صفین و جمل اهل بهشت هستند، زیرا معاویه، طلحه، زبیر و ... همانند علی بن ابیطالب اجتهاد کردند.<sup>۱</sup>

با این سه اصل که اهل سنت بدان معتقدند، نه تنها به خلافت خلفای راشدین مشروعیت می بخشند، بلکه حکومت معاویه، که با تزویر و نیرنگ به حکمرانی دست یافت و به تبع او خلافت پسر سگ بازش یزید، که با استخلاف پدر خود بر مسلمانان مسلط شد نیز نزد آنان مشروع است.<sup>۲</sup>

اما در مقابل اهل سنت، امامیه ادله ای اقامه می کنند که اثبات می کند تعیین امام بر عهده خداوند است و خدا نیز آنها را تعیین و به وسیله پیغمبر اکرم به مردم ابلاغ کرده است. به بیان دیگر، در نگاه پیروان مکتب اهل بیت (ع)، استمرار وظایف نبوت به جز دریافت وحی است. امام، حافظ و نگهبان دین و شریعت است. بنابراین همان گونه که تعیین نبی باید از سوی خدا انجام گیرد، تعیین امام نیز باید از سوی خداوند صورت پذیرد و فعلی از افعال خداوند است.<sup>۳</sup>

## آدله امامیه بر وجوب تعیین امام بر خداوند:

### ۱-۳. قاعده لطف

در تقریر آن گفته اند:

وجود امام لطف و رحمت است، خداوند لطف و رحمت را بر خودش واجب کرده است: «کتب ربکم علی نفسه الرحمة».<sup>۴</sup> پس خدای سبحان نصب امام را بر خود واجب کرده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. همان، ۳۵۱.

<sup>۲</sup>. همان.

<sup>۳</sup>. ر.ک: جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۱۴۴-۱۴۷.

<sup>۴</sup>. انعام، ۵۴.



هر چیزی که باعث شود مکلف به اطاعت از خدا نزدیک شود و یا از ارتکاب گناهان دور گردد و به حد الجاء و اضطرار نرسد لطف نامیده می شود. خدای سبحان مردم را به اطاعت از خویش فراخوانده و از معصیت نهی کرده است و چون در این درخواست جدی است، باید مقدمات آن را نیز فراهم کند و گرنه غرض خود را نقض کرده است. چنان که اگر پدری به طور جدی خواستار تحصیل فرزندش خویش است، باید مقدمات آن از جمله کتاب، دفتر، قلم، معلم، و... را فراهم کند. یکی از مقدمات و اسباب تقرب بندگان به خدا و دوری آنان از عصیان او وجود امامی است که طاعت و معصیت را به انسانم معرفی نماید، ابعاد آن را تشریح گرداند، زوایای آن را تبیین کند و... بدین ترتیب بر خدا لازم است که چنین امام و راهنمایی را نصب کند و این، همان قاعده لطف است.<sup>۲</sup>

### ۲-۳. امامت عهدی الهی است

امام عهد خداست، نه امر و تعیین مردم. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «قال لاینال عهدی الظالمین»؛<sup>۳</sup> عهد من به ظالمان نمی رسد. شور و مشورت مربوط به مردم است، نه راجع به امر خدا: «و أمرهم شوری بینهم»؛<sup>۴</sup> کار آنان با مشورت میان خودشان است. همانگونه که مردم نمی توانند با شور و مشورت پیغمبر تعیین کنند، حکم فقهی صادر نمایند حلالی را حرام یا حرامی را حلال گردانند و...، با مشورت، رأی دادن، اجماع و نظایر آن نمی توانند تعیین امام کنند. گرچه می توانند با این راه ها امام تعیین شده را بشناسند و کشف نمایند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>. شیخ طوسی، تلخیص المحصل، ص ۴۲۶؛ ابن میثم بحرانی، قواعد المرام، ص ۱۷۵؛ سید

مرتضی، الذخیره، ص ۴۱۰؛ جوادی آملی، عبدالله «ادب فنای مقربان»، ج ۱، ص ۳۶۶.

<sup>۲</sup>. همان، ۳۶۷.

<sup>۳</sup>. بقره، ۱۲۴.

<sup>۴</sup>. شوری، ۳۸.

<sup>۵</sup>. جوادی آملی، عبدالله «ادب فنای مقربان»، ج ۱، ص ۳۶۹.

### ۳-۳. امام خلیفه خدا و رسول خدا است نه خلیفه مردم

امامت، خلافت از جانب خدا و رسول اوست. به طور طبیعی هر خلیفه ای باید از سوی مستخلف عنه تعیین شود. بنابراین، کسی که از سوی مردم انتخاب می شود، خلیفه مردم است نه خلیفه خدا و رسول او.<sup>۱</sup>

### ۳-۴. پیامبر اکرم (ص) در سفر نیز برای خود جانشین تعیین می نمود

پیغمبر اکرم هرگاه به مسافرت هر چند کوتاه مدت می رفت برای خود جانشین تعیین می کرد، چگونه ممکن است که به سفر بی بازگشت قیامت برود و کسی را به جانشینی خود برگزیند؟<sup>۲</sup>

برخی گفته اند: وقتی پیغمبر اکرم راه تعیین خلیفه را بیان کرد (اجماع اهل حلّ و عقد و...) در حقیقت به وظیفه خود عمل کرده است و اشکالی بر او نیست.<sup>۳</sup>

**جواب:** بیان راه تعیین خلیفه به تنهایی کافی نیست. شاهدش آن است که: اولاً، دختر او، یعنی فاطمه زهرا که نزدیک ترین فرد به آن حضرت بود، خلافت تعیین شده از جانب سقیفه را نپذیرفت.

ثانیاً، پسر عمّ و داماد او - که اهل سنت اگر همه چیز را انکار کنند، صحابت علی را با پیغمبر اکرم و قرب منزلت او نزد آن حضرت را نمی توانند انکار کنند - زیر بار چنین خلیفه ای نرفت. چنان که بسیاری از صحابه نیز زیر بار نرفتند.

ثالثاً، خلفای ثلاثه نیز بیان راه را کافی نمی دانستند. از این جهت اول در زمان حیات خود اقدام به تعیین خلیفه پس از خود کرد. عمر نیز با تشکیل شورای آن چنانی خلیفه پس از خود را معین نمود و عثمان چون محاصره شد، مدینه و سایر شهره بر ضد او قیام کردند...، می دانست تعیین خلیفه

<sup>۱</sup>. همان.

<sup>۲</sup>. همان، ۳۷۱.

<sup>۳</sup>. تفتازانی، سعدالدین، «شرح المقاصد»، ج ۵، ص ۲۵۴، به نقل از «ادب فنای

مقربان»، ج ۱، ص ۳۷۱.

بعدی ثمری ندارد و گرنه او نیز چنین می کرد. این همان است که برخی گفته اند: درایت و دوراندیشی خلفا بیش از پیغمبر اکرم بوده است! (نعوذ بالله و نستجیر به).<sup>۱</sup>

و موارد دیگری که امامیه برای تعیین امام بیان کرده است، و ما برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر آنها صرفنظر می کنیم و به همین چهار بندی که ذکر شد اکتفا می کنیم.<sup>۲</sup>

#### ۴. فضائل ائمه اطهار (ع)

آن مقدار از معرفت که مقدر ممکنات و قابل پیمودن برای آنان است، مراتب فراوانی دارد و همانند کوهی رفیع و بلند مرتبه است که ائمه در اوج قلّه آن و شاگردانشان در دامنه های این کوه بلند قرار گرفته اند؛ هر کسی به میزان توان و بهره مندی خود از مکتب آنان، مسافتی را به سوی این قلّه طی می کند و در عین حال، فاصله او تا اوج به اندازه فاصله غیر معصوم با معصوم است. در میان این اکمت که بهترین امت است، کسی با آل محمد (ص) مقایسه نمی شود (چه رسد به سایر امتها)، کسانی که ریزه خوار خوان نعمت آل محمد (ص) هستند، با آنها برابری نخواهد کرد، آنان ریشه و اساس دین و پایه های استوار یقین هستند.<sup>۳</sup>

ائمه اطهار (ع) وارثان انبیای الهی می باشند و این بزرگترین فخر و مباهات برای آنان به شمار می رود، ابو بصیر می گوید بر امام باقر و امام صادق وارد شدم و گفتم:

«آیا شما ورثه پیامبر اکرم (ص) هستید؟ امام فرمود: آری. پرسیدم: آیا رسول خدا وارث انبیا بود و آنچه آنها می دانستند، رسول خدا (ص) می دانست؟ فرمود: آری. گفتم: آیا شما می توانید مرگان را زنده کنید و کورهای مادر زاد و مبتلایان به برص را بهبودی بخشید؟ فرمود: آری به اذن الهی می توانیم.

آنگاه فرمود: نزدیک بیا! وقتی جلو رفتم، دستی بر چشم و صورتم کشید، دیدگانم باز شد و خورشید، آسمان، زمین، خانه ها و آنچه در خانه بود را دیدم. سپس فرمود: آیا دوست داری به همین صورت بینا

<sup>۱</sup>. جوادی آملی، عبدالله «ادب فنای مقربان»، ج ۱، ص ۳۷۱.

<sup>۲</sup>. ر.ک: شیخ طوسی، تلخیص المحصل، ص ۴۳۰؛ علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۶۰.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۲، ص ۱۳۶.

باشی و در قیامت مانند دیگران حساب پس دهی یا اینکه مثل سابق، نابینا باشی و بهشت از آن تو باشد؟

گفتم دوست دارم به حال سابقم برگردم؛ آنگاه دستی به چشمم کشید و به حالت اولیه ام برگشتم.<sup>۱</sup>

قرآن و ائمه اطهار (ع) دو چهره یک واقعیت و دو ظهور یک حقیقتند، یعنی انسان کامل، قرآن ممثل است و قرآن کریم، انسان کامل مدوّن. امام معصوم، قرآن عینی است و قرآن امام علمی. امام، قرآن ناطق است و قرآن، امام صامت. امام، صراط عینی است و قرآن صراط علمی.

شیعه و سنی از پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده اند که فرمود: من دو گوهر گرانبها در میان شما به یادگار گذاشته ام. تا زمانی که به آن چنگ زبید گرفتار ضلالت و گمراهی نمی شوید. آن دو گوهر، کتاب خدا و عترت من است که هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض به من برگردند.<sup>۱</sup>

یکی از آثار اتحاد و یگانگی قرآن کریم و عترت طاهره این است که هر دو یادگار پیامبر انسانها را به صراط مستقیم الهی، که موجب حیات طیبه و نجات از مرگ جاهلی است، دعوت می کند. از این رو منکر قرآن عینی، شیوه ای جاهلانه پیش گرفته است: «من مات و لیس له إمام، مات میتة جاهلیة»<sup>۲</sup>، همانگونه که منکر امام علمی نیز، در سلک جاهلان است: «أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»<sup>۳</sup> یکی دیگر از آثار این اتحاد و یگانگی، این است که هر یک از این دو مخاطبان خود را به دیگری فرا خواند: قرآن عینی، جامعه بشری را به قرآن علمی فرا می خواند. چنان که قرآن علمی نیز جامعه را به تبعیت و پیروی از قرآن عینی دعوت میکند بنابراین اعراض از هریک از آن دو، عملی جاهلانه و دور از عقل و سیره عقلا خواهد بود.<sup>۴</sup>

۱. صفایی، محمد، «تجلی ولایت در آیه تطهیر، برگرفته از آثار آیت الله جوادی آملی»

صص ۱۳-۱۴.

۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۶۹.

۳. مائده، ۵۰.

۴. صفایی، محمد، «تجلی ولایت در آیه تطهیر، برگرفته از آثار آیت الله جوادی آملی»، ص ۱۶.

با توجه به آیات و روایاتی که در شأن ائمه اطهار (ع) و فضائل آنها بیان و وارد شده است، متأسفانه برخی از افراد، مانند ابن تیمیه و هم مسلکان او چشم بر حقایق بسته و عینک تعصب کورکورانه و جهل و عناد بر دیدگان خود نهاده و فضائل ائمه اطهار را انکار و یا توجیه و تأویل می کنند. بنابراین برای نمونه، به دشمنی های ابن تیمیه با اهل بیت پیامبر اکرم اشاره می کنیم:

## الف) آیه مباهله

ابن تیمیه در کتاب منهج السنه، خود از جهاتی با نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت (ع) مخالفت کرده و بر فرض نزول آن را فضیلتی برای ایشان نمی داند. وی می گوید: «هیچ کس با رسول خدا در فضایل مساوی نیست. نه علی و نه غیر او»<sup>۱</sup>.

پاسخ: ما تابع نص هستیم. براساس آیه مباهله و دلایل قطعی دیگر امام علی علیه السلام در تمام کمالات همانند رسول خداست. پیامبر (ص) خطاب به او فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را برای تو درخواست نمودم و چیزی درخواست نمودم مگر آن که خدا به من عطا کرد جز آن که به من خبر دادند؛ بعد از من پیامبری نخواهد بود»<sup>۲</sup>. و نیز فرمود: «علی از من و من از اویم و او ولیّ شما بعد از من است»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup>. ابن تیمیه، احمد بن الحلیم، «منهج السنه»، ج ۷، ص ۱۲۲، به نقل از رضوانی، علی اصغر، «نقدی بر افکار ابن تیمیه»، ص ۳۲. البته ابن تیمیه راهی برای اشکال به سند روایات مباهله نیافته و روایات شأن نزول آیه مباهله و این را که افراد حاضر در مباهله همان اصحاب کساء بوده اند، صحیح دانسته است. او پذیرفته است که غیر از امام علی (ع) و حضرت زهرا (س) و حسنین (ع)، فرد دیگری همراه پیامبر (ص) در مباهله شرکت نداشته است. منهج السنه، ج ۷، ص ۱۳۰.

<sup>۲</sup>. ر.ک: رضوانی، علی اصغر، «نقدی بر افکار ابن تیمیه»، ص ۳۲.

<sup>۳</sup>. همان.

ابن تیمیه: «انفس در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد بلکه مقصود از آن نزدیکان و خویشان انسان است»<sup>۱</sup>.

آنگاه برای اثبات حرف خود به آیاتی اشاره می‌کند که در آنها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد. مثل آیه ۱۲ سوره نور: «چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند».

**پاسخ:** در برخی آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده و نمی‌توان در همه جا ادعا کرد انفس به معنای اقرباء است. خداوند می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید»<sup>۲</sup>.

در این آیه انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده ولی در آیه مباحله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته یعنی امام علی به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله در جمیع فضایل است. نه این که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.<sup>۳</sup>

ابن تیمیه: «این که پیامبر این چهار نفر را همراه خود آورد مقصود اجابت دعا نبود زیرا دعای پیامبر به تنهایی کافی بود»<sup>۴</sup>.

**پاسخ:** اگر چنین بود چرا خداوند از پیامبر خواست از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. اگر وجود آنها در مباحله دخیل نبود چه نیازی به این دعوت بود به خصوص که در آخر آیه آمده: «سپس همگی با هم مباحله کنیم»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup>. همان.

<sup>۲</sup>. تحریم، ۶.

<sup>۳</sup>. رضوانی، علی اصغر، «نقدی بر افکار ابن تیمیه»، ص ۳۳.

<sup>۴</sup>. ابن تیمیه، احمد بن الحلیم، «منهاج السنه»، ج ۷، ص ۱۲۲-۱۳۰، به نقل از، «نقدی بر افکار ابن تیمیه»، ص ۳۳.

سخن ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نص است چون مطابق برخی روایات پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید...»<sup>۲</sup> و این خود بر این دلالت دارد که آمین آنها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

ابن تیمیه: «کلمه انفسنا اختصاص به علی (ع) ندارد چون به صیغه جمع آمده»<sup>۳</sup>.

پاسخ: عرب به جهاتی از جمله احترام، لفظ جمع را بر مفرد به کار می برد. در قرآن نیز چنین کاربردی زیاد مشاهده می شود به علاوه تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که سزاوار است دو گروه مباحله کننده خواص اهل بیت خود را بیاورند. خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.<sup>۴</sup>

ابن تیمیه: «مقصود از انفسنا شخص پیامبر (ص) است یعنی هنگام مباحله باید خود و فرزندان و زنان خود را بیاورید»<sup>۵</sup>.

پاسخ: این توجیه اجتهاد در مقابل نص است چون مطابق روایات صحیح پیامبر برای مباحله حسنین علیهما السلام را که مصداق ابناءنا بودند؛ حضرت زهرا علیها السلام که مصداق نساءنا بود و علی علیه السلام را که مصداق انفسنا بود آورد. اگر مقصود از انفسنا خود پیامبر بود چرا علی را همراه آورد. با این فرض لازم می شود دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند و این باطل است چون انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند. در صورت درست بودن این احتمال لازم می شود کلمه انفسنا و انفسکم در آیه زیادی باشد زیرا شخص پیامبر داخل در جمله (تعالوا ندع) است و اگر کسی بگوید انسان گاهی خود را نیز

۱. رضوانی، علی اصغر، «نقدی بر افکار ابن تیمیه»، ص ۳۳.

۲. زمخشری، محمود بن عمر، «تفسیر کشاف، زمخشری»، ج ۱، ص ۳۶۹، به نقل از «نقدی بر افکار ابن تیمیه»، ص ۳۳.

۳. ابن تیمیه، احمد بن الحلیم، «منهاج السنه»، ج ۷، ص ۱۲۲-۱۳۰، به نقل از «نقدی بر افکار ابن تیمیه»، ص ۳۴.

۴. رضوانی، علی اصغر، «نقدی بر افکار ابن تیمیه»، ص ۳۴.

۵. ابن تیمیه، احمد بن الحلیم، «منهاج السنه»، ج ۷، ص ۱۲۲-۱۳۰، به نقل از «نقدی بر افکار ابن تیمیه»، ص ۳۴.

دعوت می‌کند مثلاً عرب می‌گوید: «دعوتُ نفسی الی کذا»؛ «من خودم را به فلان چیز دعوت کردم». در جواب می‌گوییم اگر چه دعوت خود نیز صحیح است ولی نمی‌توان کاربرد آن را حقیقی دانست اضافه بر این که برخی تصریح کرده‌اند انسان هیچ‌گاه خودش را دعوت نمی‌کند بلکه دیگری را می‌خواند مگر آنکه مجازاً چنین باشد.<sup>۱</sup>

## ب) آیه ولایت

ابن تیمیه: «بین ولایت و ولایت تفاوت است. ولایتی که در این نصوص آمده، ضد عداوت است که به فتح واو است نه به کسر واو که به معنای امارت است. این افراد نادان بین ولایت و ولایت تفاوتی نمی‌نهند. لفظ ولی و ولایت غیر از لفظ والی است. چون آیه درباره ولایت تمام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند. پس ولایت به معنای امارت نیست».<sup>۲</sup>

**پاسخ:** برخی دانشمندان لغت، تفاوتی بین معنای ولایت و ولایت نمی‌نهند. مانند فیومی، سیبویه، زجاج و فرّاء؛ فرّاء می‌گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو، معنای دوستی و سرپرستی شنیده‌ایم».<sup>۳</sup> متبادر از لفظ «ولی» همان معنای سرپرستی است هر چند به کمک قرائن باشد. این آیه تنها مربوط به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و روایات متواتر بر این مطلب دلالت دارد و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد تا به این جهت در معنای ولایت تصرف کنیم که شامل همه مؤمنان شود.

## ج) حدیث غدیر

<sup>۱</sup> رضوانی، علی اصغر، «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۳۵.

<sup>۲</sup> ابن تیمیه، احمد بن الحلیم، «منهاج السنه»، ج ۴، ص ۴-۵، به نقل از، «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۳۸.

<sup>۳</sup> ابن منظور، محمد بن مکرّم، «لسان العرب»، ج ۱۵، ص ۴۰۷، به نقل از، «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۳۸.



ابن تیمیه: «حدیث (من كنت مولاة فَعَلَى مولاة) در صحاح وجود ندارد. ولی علما آن را نقل کرده‌اند و مردم در صحت آن اختلاف دارند. از بخاری، ابراهیم حربی و عده‌ای از اهل حدیث نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده‌اند...»<sup>۱</sup>

همچنین ابن تیمیه دعای پایانی حدیث غدیر: «اللهمّ والّ منّ والاه و عادٍ منّ عاداه» را انکار می‌کند و می‌گوید به اتفاق اهل معرفت این حدیث کذب است.<sup>۲</sup>

پاسخ: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل نموده و آن را صحیح دانسته کسی را نمی‌شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی بود ابن تیمیه نام می‌برد.

کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت علیهم السلام به خصوص علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده؛ به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی - که از اتباع او در مسایل اعتقادی است - تصریح کرده وی در تضعیف احادیث سرعت داشته بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد. در حقیقت ابن تیمیه به خاطر دشمنی با شیعه و اهل بیت علیهم السلام در صد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی علیه السلام بر آمده است.<sup>۳</sup>

## (د) نفی اعلمیت امام حسن و امام حسین (ع)

ابن تیمیه: «این که این دو زاهدترین و عالم‌ترین افراد در زمان خود بوده‌اند؛ قولی بدون دلیل است».<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> ابن تیمیه، احمد بن الحلیم، «منهاج السنه»، ج ۷، ص ۳۱۹. به نقل از، «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۳۹

<sup>۲</sup> ابن تیمیه، احمد بن الحلیم، منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۵.

<sup>۳</sup> رضوانی، علی اصغر، «نقدی برافکار ابن تیمیه»، صص ۳۹-۴۰.

<sup>۴</sup> بخاری، ابوعبدالله، «صحیح بخاری»، ج ۵، ص ۱۷۷، به نقل از، «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۶۵.

**پاسخ:** با مراجعه به کتب اهل سنت به دروغ بودن کلام ابن تیمیه در حق این دو امام پی می‌بریم. اینک به برخی از فضایل این دو بزرگوار اشاره می‌کنیم:

۱- ابن کثیر به سندش از جابرین عبدالله نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس دوست دارد به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند باید به حسن بن علی نظر نماید».<sup>۱</sup>

۲- ابن عباس می‌گوید: «حسن بن علی علیه السلام ۲۵ بار پیاده به حج رفت در حالی که اسبان نجیب او را همراهی می‌کردند و اموالش را با خداوند سه مرتبه تقسیم کرد».<sup>۲</sup>

۳- ابن صباغ مالکی می‌نویسد: «کرم و جود غریزه‌ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود».<sup>۳</sup>

۴- ابن حجر هیثمی می‌نویسد: «حسن، آقای کریم، بردبار، زاهد، دارای وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود».<sup>۴</sup>

۵- ابن کثیر می‌گوید: «حسن هر گاه نماز صبح را در مسجد رسول خدا به جای می‌آورد در مصلاهی خود می‌نشست و ذکر خدا می‌گفت تا خورشید بالا آید».<sup>۵</sup>

۱. ابن کثیر، عمادالدین، «البدایة و النهایة»، ج ۸، ص ۳۵، به نقل از «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۶۶.

۲. همان.

۳. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، «الفصول المهمه»، ص ۱۵۷، به نقل از «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۶۶.

۴. هیثمی، ابن حجر، «صواعق المحرقة»، ص ۸۲، به نقل از «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۶۶.

۵. ابن کثیر، عمادالدین، «البدایة و النهایة»، ج ۸، صص ۳۷-۳۸، به نقل از «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۶۶.

۶- حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو فرزندان من هستند. هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا او را دوست خواهد داشت. هر کس خدا او را دوست بدارد داخل بهشت خواهد کرد. هر کس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد به جهنم خواهد برد».<sup>۱</sup>

۷- انس بن مالک می گوید: «بعد از شهادت حسین بن علی سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او با چوب به دندان های حضرت زد. در دلم گفتم چه کار زشتی می کنی جایی را چوب می زنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می بوسید».<sup>۲</sup>

۸- معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: «تو سید و سرور بنی هاشم هستی، او در جواب گفت حسن و حسین بزرگ بنی هاشم اند».<sup>۳</sup>

۹- ابن حجر عسقلانی می نویسد: «حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابوعبدالله، مدنی، نوه رسول خدا و دسته گل او از دنیا و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است».<sup>۴</sup>

۱۰- ابن صباغ مالکی می نویسد: «هنگامی که امام حسین به نماز می ایستاد رنگش زرد می شد به او گفته شد این چه حالتی است که شما هنگام نماز پیدا می کنید؟ فرمود: شما نمی دانید که من در مقابل چه کسی می خواهم بایستم».<sup>۵</sup>

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، «مستدرک حاکم»، ج ۳، ص ۱۶۶، به نقل از، «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۶۷.

۲. طبری، محب الدین، «ذخائر العقبی» ص ۱۲۶، به نقل از، «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۶۷.

۳. ر.ک: «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۶۷.

۴. عسقلانی، ابن حجر، «تهذیب التهذیب»، ج ۲، ص ۲۹۹، به نقل از، «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۶۸.

۵. شرف الدین، سید عبدالحسین، «الفصول المهمه»، ص ۱۵۷، به نقل از، «نقدی برافکار ابن تیمیه»، ص ۶۸.

## نمونه های دیگر از انکار فضائل امیرالمؤمنین (ع) توسط ابن تیمیه

انکار حدیث «لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق».<sup>۱</sup>

انکار مدنی بودن سوره «دهر».<sup>۲</sup>

تشکیک در حدیث «منزلت» و خدشه وارد کردن در اختصاص آن به امام علی (ع).<sup>۳</sup>

انکار اختصاص آیه «نجاوا» به امام علی (ع).<sup>۴</sup>

انکار اختصاص حدیث «رأیة» در جنگ خیبر به امام علی (ع).<sup>۵</sup>

### نتیجه گیری

اهل سنت با استناد به برخی دلایل عقلی و نقلی، همچون اجماع حلّ و عقد و ... انسان را در زندگی اجتماعی نیازمند امام و خلیفه می دانند، و در تصدی این منصب امامت، تفاوتی بین «قرشی و غیر قرشی» و «عرب و عجم» نیست. از نظر آنها، و با وجود فرد افضل، فرد مفضول می تواند امام باشد. در این میان، ابن تیمیه هم بر این دیدگاه تأکید داشت. همچنین وی معتقد بود که می توان از طریق انتخاب و اختیار مردم امام را تعیین کرد، لذا انتخاب ابوبکر و عمر را که نوعی تعیین شخصی است تأیید می کنند و می گویند در بیعت شرط نیست که اجماع امت باشد بلکه اگر یک نفر هم بیعت کرد کافی

<sup>۱</sup>. ر.ک: منهاج السنّة، ج ۷، ص ۱۴۹.

<sup>۲</sup>. همان، ج ۸، ص ۵۵۳.

<sup>۳</sup>. همان، ج ۷، ص ۳۳۰.

<sup>۴</sup>. همان، ج ۵، ص ۱۷.

<sup>۵</sup>. همان، ج ۵، ص ۴۴.

است، اما شیعه امامیه، غیر از نص راه دیگری را نمی‌پذیرند. آنها معتقدند امامت یک منصبی الهی و آسمانی است و فقط از طریق خداوند متعال باید تعیین گردد نه مردم. همچنین شیعه امامیه معتقد است، آیات بسیاری از جمله؛ آیه تطهیر، آیه ولایت، آیه مباهله، آیه انذار و... در شأن امامان شیعه نازل شده است.

## منابع

۱. ابوجعفر محمد بن الحسن، صفار، بصائر الدرجات، موسسه الاعلمی، دوم، ۱۳۷۴، تهران.
۲. ابن کثیر، عمادالدین ۱۴۱۹ق، البدایة و النهایة، بیروت، دارالمعرفه، [بی تا].
۳. ابن تیمیه، احمد بن الحلیم ۱۴۰۶ق، منهاج السنه النبویه، موسسه قرطبه، دارالنشر.
۴. ابن صباغ، علی بن محمد، الفصول المهمه فی معرفه الائمه، موسسه الاعلمی، تهران، [بی تا].
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم ۱۴۱۴ق، لسان العرب، تحقیق سیدجمال الدین میردامادی، چاپ سوم، دارالفکر.
۶. ابن فارس، ابوالحسین ۳۹۱ق، مقاییس اللغه، مصر مطبعه الباب الحلی و اولاده، [بی تا].
۷. باقلانی، ابوبکر، تمهیدالاول و تلخیص الدلائل، موسسه الکتب الثقافیه، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۸. بخاری، ابوعبدالله، صحیح بخاری، دارالمعرفه بیروت، [بی تا].
۹. تفتازانی، سعدالدین ۱۴۰۹ق، شرح المقاصد، انتشارات شریف رضی، قم.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، نشر اسراء، چاپ نهم، ۱۳۹۲، قم.
۱۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، مستدرک حاکم، دارالکتب الاسلامیه، بیروت، ۱۹۷۸م.
۱۲. راغب اصفهانی، الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، المکتبه المرتضویه، تهران، [بی تا].
۱۳. ربانی گلپایگانی، امامت در بینش اسلامی، موسسه بوستان کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۹۲، قم.
۱۴. رضوانی، علی اصغر، «امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات»، انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۸۴، قم.
۱۵. \_\_\_\_\_ نقدی بر افکار ابن تیمیه، نشر مشعر، ۱۳۸۶، تهران.
۱۶. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، دارالکتب العربی، بیروت، [بی تا].
۱۷. سیوری، فاضل مقداد، ارشاد الطالبین، مکتبه المرعشی، ۱۴۰۵ق، قم.
۱۸. شرف الدین، سید عبدالحسین، الفصول المهمه، دارالزهراء، ۱۳۹۷ق، بیروت.
۱۹. شیخ مفید، محمد بن نعمان، النکت الاعتقادیه، المجمع العالمی لأهل البیت، ۱۴۱۳ق، قم.
۲۰. صفایی، محمد، تجلی ولایت در آیه تطهیر، برگرفته از آثار آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۸، قم.